



تحلیل تفکر گنون و نیچه در نقد مدرنیته و هنر مدرن

زهرا (ماندانا) طلایی^۱
سیدرضی موسوی گیلانی^۲

دوفصلنامه علمی مطالعات نظری هنر
سال چهارم | شماره ۶ | بهار و تابستان ۱۴۰۳
شاپا: ۰۰۳۴ - ۲۸۲۱ | ص: ۵۹ - ۷۹

چکیده

رنه گنون محقق سنت‌گرای فرانسوی به‌عنوان یک نماینده برجسته تفکر متافیزیک، مطالعات سنتی و پایه‌گذار حکمت جاویدان در قرن بیستم میلادی شناخته می‌شود. وی در آثار خود به بررسی و تبیین مفاهیم متافیزیکی و سنتی معتبر در ادیان و فلسفه شرقی و غربی پرداخت. تفکر گنون به‌واسطه مفاهیمی همچون اصالت، وحدت وجود و سازمان معرفتی، تأثیر قوی‌ای بر روی ادبیات متافیزیک و مطالعات سنتی داشته است. از طرف دیگر فریدریش نیچه به‌عنوان یکی از پیش‌گامان فلسفه ارتقای انسان شناخته می‌شود. او به چالش ارزش‌ها و مفاهیم سنتی و متعارف پرداخت و نقش آن‌ها را در زندگی وجودی انسان موردبررسی قرارداد. نظریات او درباره اراده قوی، آبرانسان و مرگ خدا، الهام‌بخش برای جریان‌هایی نظیر ارتقای انسان، نیهیلیسم، اراده معنوی و فلسفه وجود بشری بوده‌اند. چگونه با تحلیل تفکرات رنه گنون و فریدریش نیچه به نقد مدرنیته و هنر مدرن می‌رسیم؟ و این تحلیل چه تأثیری بر فهم ما از این مفاهیم دارند؟ در ابتدا باید به اهمیت نقد مدرنیته و هنر مدرن اشاره کرد و در ادامه به زندگی، تفکر و آثار و در نهایت نقدهای این دو فیلسوف پرداخت.

واژگان کلیدی: رنه گنون، فریدریش نیچه، حکمت جاویدان، مدرنیته، هنر مدرن.

۱. دانشجوی دکتر فلسفه هنر دانشگاه ادیان و مذاهب (هنر و اندیشه) قم، ایران، mandanataleia@yahoo.com.
۲. دانشیار گروه فلسفه و حکمت هنر، دانشکده مطالعات عالی هنر، مؤسسه آموزش عالی هنر و اندیشه اسلامی، قم، ایران؛ dr.mousavigilani@itaihe.ac.ir.

❁ مقدمه

تحلیل دیدگاه‌های گنون و نیچه دربارهٔ مدرنیته و هنر مدرن می‌تواند به درک بهتر این دو مفهوم و نقدهای مدرن به آنها کمک کند و پژوهشگران و دانشجویان علاقه‌مند را در راستای توسعه و بهبود مدرنیته و هنر مدرن هدایت نماید. سنت‌گرایان سنت را به معنای وسیع به کار می‌برند که از مبدأ الهی جاری شده و از این حیث فارغ از زمان و مکان و لذا به تعبیر خودشان حکمت خالده است؛ ولی از جهتی تحقق زمینی یافته و لذا سنت، همهٔ شئون عالم و آدم سنتی را، از زندگی خانوادگی تا هنر و صنعت، به این منشأ آسمانی متصل می‌کند و در قلب آن دین قرار دارد. ادیان مختلف همه جلوه‌های تحقق سنت الهی هستند؛ لذا به نظر آنان آنچه تا قبل از دورهٔ مدرن حیات داشته، عالم سنتی است که مشتمل بر کلیه ادیان و تمدن‌ها و فرهنگ‌های قدیم، اعم از اسلامی تا آیین سرخ‌پوستان آمریکای لاتین است و آنچه در مقابل کل این عالم سنتی قرار گرفته و به اصطلاح ضد سنت است، مدرنیسم است. پس تقابل مدرنیسم فقط با یک سنت خاص دینی که به نظر بنیاد اندیشان منحصر در شریعت آنان است، نیست، بلکه با عالم سنتی و با کلیت فکری و فرهنگی و هنری آن است. بنا بر تفسیری که سنت اندیشان از سنت دارند، چون همهٔ ادیان را جلوه‌های تحقق سنت واحده می‌دانند، پس برای همه ادیان به نحوی مشروعیت در ظرف زمان و مکان خود قائل اند از این رو کثرت

ظاهری ادیان را لازم می‌دانند، در عین اینکه به اصطلاح شوان قائل به «وحدت متعالی ادیان» هستند.

و از این حیث به همان اندازه به اسلام و مسیحیت اهمیت می‌دهند که به مذهب هندو یا اعتقادات سرخ‌پوستان یا حتی آیین شمن؛ لذا انتحال ظاهری به دینی جای دین دیگر نزد آنان اهمیت چندانی ندارد، چرا که همه ادیان به نحوی مجالی برای حضور سنت هستند (پازوکی، ۱۳۸۳: ص ۲۷-۲۸).

از طرفی مدرنیته، پیش از هر چیز، دوره‌ای از تاریخ اروپاست که از زمان پس از نهضت اصلاح دینی در قرن شانزدهم تا آخر قرن بیستم امتداد دارد. مدرنیته وضعیتی فرهنگی است. جامعه اروپا در خلال دوران مدرن از ویژگی‌های مرتبط و خیره‌کننده‌ای برخوردار شد: به لحاظ اقتصادی از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی تغییر یافت؛ از نظر سیاسی نهاد دولت-ملت یا دولت‌های ملی جایگزین حکومت سلطنتی شد؛ و لیبرالیسم و سکولاریسم در برابر قدرت‌های هم پیمان اشراف و مذهب توسعه یافت؛ از نظر اجتماعی، فردگرایی و تحرک اجتماعی بر خانواده و جامعه برتری یافت و فناوری در حوزه‌های شخصی و عمومی نقش بسیار مهم‌تر و روزافزون‌تر و غیرقابل‌تصور پی‌دا کرد؛ از نظر فلسفی، عقل‌گرایی و تجربی‌گرایی روشنگری، غالب شد؛ در علم، روش‌های جدید اندازه‌گیری و ریاضیات کاربردی توسعه یافت؛ در عرصه هنر، هنر شمایی و نمادین به طبیعت‌گرایی و احساس‌گرایی تغییر یافت؛ و در الهیات، شیوه‌های تاریخی و تأکید بر تجربه دینی غلبه یافت. تقریباً همه ابعاد زندگی انسان‌ها به گونه‌ای تغییر یافت که پیش‌تر قابل‌تصور نبود. هنگامی که این‌گونه شرایط و وضعیت‌ها، مشخصه یک جامعه، اعم از جامعه اروپایی یا غیراروپایی، گردید، گفته می‌شود آن جامعه مدرنیزه شده است (لگنهاوزن، ۱۳۸۲: ص ۲۴۰-۲۴۱).

اشکالات دیدگاه فرهنگی سنت‌گران در صورتی بهتر فهم می‌شود که به چگونگی نقد سنت‌گرایان بر مدرنیسم توجه شود. بر اساس دیدگاه آنها، ویژگی‌ها و شاخص‌های مختلف جوامع سنتی، تجلیاتی از اصول اولیه‌ای هستند که این جوامع بر آنها مبتنی



است. از این رو چنانچه ویژگی‌ها و شاخص‌های جوامع مدرن مطابق با سنت نباشند، باید به کنار نهاده شوند.

از نظر لگنهاوزن می‌توان بسیاری از اشکالات محوری در نقد سنت‌گرایان بر مدرنیسم، نظیر علم‌گرایی، فردگرایی افراطی و نبود معنویت را در آثار سایر منتقدان مدرنیسم نیز مشاهده کرد. این نکات بسیار مهم هستند و اینکه گنون، کومارا سوامی و دیگر سنت‌گرایان، در اوج جاذبه مدرنیسم به بیان نکات منفی و نقاط ضعف آن پرداختند، بسیار ستودنی است (همان، ۱۳۸۲: ص ۲۴۶).

مدرنیست‌ها معتقد به پیشرفت دائمی‌ای هستند که در آن فناوری و اندیشه روشنگر، به توسعه نامحدود در وضعیت انسان‌ها می‌انجامد. اما سنت‌گرایان معتقدند که مدرنیزاسیون روند یک سقوط به تمام معنا است. گنون این سقوط را بر اساس ادوار عالی جهان‌شناسی هندویی تبیین می‌کند.

در واقع مدرنیست‌ها به اموری چون بحران انسان مدرن، ویرانی محیط‌زیست، مفاسد استعمار و استعمار نو، سست شدن نظام خانواده و دیگر مضرات مدرنیته توجه نمی‌کنند و در مقابل آنها، سنت‌گرایان به منافع به دست آمده از مدرنیزاسیون، گسترش وسیع باسواد و دسترسی آسان به تعلیم و تربیت، بهداشت و سلامت عمومی و رفتار انسانی‌تر نسبت به زندانیان و دیوانگان بی‌اعتنا هستند. لگنهاوزن معتقد است همچنان که نباید به منافع به دست آمده از مدرنیزاسیون بی‌توجه بود، به همان سان نباید از نقایص و مضرات آنها چشم پوشید. سنت‌گرایان بیشترین توجه خود را بر ابعاد مضر مدرنیته معطوف کرده‌اند؛ اما آنها درباره مضامین اصلی آثار نویسندگان مدرن تحلیل اندکی کرده‌اند؛ مضامینی چون تأکید بر باطن انسان‌ها، اهتمام به زندگی معمولی، تأکید بر منابع اخلاقی نهفته در خود یا وجدان، آرمان اصالت، آرمان‌های سیاسی لیبرال، طبیعت‌گرایی و خودمختاری (همان، ۱۳۸۲: ص ۲۴۹-۲۵۰).

❁ اهمیت نقد مدرنیته و هنر مدرن

نقد مدرن و مدرنیته دو مفهوم مرتبط با هم هستند و در زمینه‌های مختلفی از جامعه و فرهنگ تأثیرگذارند.

درک اهمیت این دو مفهوم به نوع نقد مدرن و نقش آن در پیشرفت و تغییرات اجتماعی و فرهنگی، و همچنین به تأثیرات مدرنیته در زندگی انسان‌ها بستگی دارد. نقد مدرن به عنوان یک رویکرد فکری و فرهنگی به معنای تحلیل، بررسی و ارزیابی انتقادی نظریات، مقتضیات و ایدئولوژی‌های قدیمی و سنتی است. این نوع نقد، به دنبال شناسایی نقاط ضعف، و نقدهای سازنده برای بهبود و پیشرفت آنها است. نقد مدرن از اصول اندیشه‌های روشنگری و روش‌شناسی علمی الهام گرفته است و بر مبنای استدلال منطقی و شواهد قوی بنا شده است. این نوع نقد، تلاش می‌کند تا به جوانب مختلف یک مسئله نگاه کند، ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های قدیمی را به چالش بکشد و به دنبال راه‌حل‌های نوین و بهتر باشد.

مدرنیته به عنوان یک فرایند تاریخی و اجتماعی، به معنای تحولات و تغییراتی است که در دوران جهانی‌شدن و صنعتی‌شدن رخ داده است. این تغییرات شامل مبارزه با سنت‌ها و ارزش‌های قدیمی، ظهور علم و فناوری، تحولات اقتصادی و سیاسی، تغییر در نگرش به جنسیت، خانواده و نقش اجتماعی و دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی است. مدرنیته در بسیاری از جوانب زندگی انسان‌ها تأثیر گذاشته است و به شکلی عمده از زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ما تحت تأثیر قرار گرفته است. اهمیت نقد مدرن در مدرنیته این است که آن راهنمایی می‌کند تا به شکلی انتقادی به تغییرات مدرنیته و تأثیرات آن بر جوامع و فرهنگ‌ها نگاه کنیم. نقد مدرن ما را تشویق می‌کند تا ادعاها و مفهومی‌های قدیمی را به چالش بکشیم و به دنبال بهبود و تغییراتی برای ایجاد جامعه‌ای بهتر و عادلانه‌تر باشیم.

این نوع نقد می‌تواند به جامعه کمک کند تا از مشکلات و نقاط ضعف مدرنیته آگاه شود و به دنبال راه‌حل‌های بهتر و پیشرفت بخش باشد. نقد مدرن و مدرنیته هر دو نقش



مهمی در تحول جوامع و فرهنگ‌ها ایفا می‌کنند. نقد مدرن با ارزیابی بحرانی مفاهیم قدیمی و ایدئولوژی‌های قدیمی، به تعالی و پیشرفت فکری و فرهنگی کمک می‌کند. مدرنیته نیز با تغییراتی که در زمینه‌های مختلف زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد، فرصت‌ها و چالش‌های جدید را به همراه دارد و نقد مدرن می‌تواند به عنوان یک ابزار برای شناسایی و حل این چالش‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

اندیشهٔ تجدد یا مدرنیته، در بلندپروازترین روایت آن، پذیرش این است که انسان هم ارزش‌های کاری است که انجام می‌دهد؛ و بر این مبنا باید تناسبی تنگاتنگ میان تولید که با علم تقویت می‌شود، فناوری یا دیوان‌سالاری، سازماندهی جامعه که با قانون قاعده‌مند می‌شود و سازماندهی به زندگی شخصی که از سودجویی و البته از میل به رهایی از اجبارها، جان‌مایه می‌گیرد، وجود داشته باشد.

اما تناسب یک فرهنگ علمی، یک اجتماع به سامان و افراد آزاد، به جز پیروزی عقل بر چه چیزی می‌تواند تکیه کند. تنها عقل می‌تواند تطابقی میان عمل انسان و نظم جهان درآفکند؛ تطابقی که در گذشته، مطلوب بسیاری از اندیشه‌های دینی بوده، اما به واسطه غایت‌گرایی خاص ادیان توحیدی متکی بر وحی، فلج گردیده است. این عقل است که به علم و کاربردهای آن جان می‌دهد؛ هم اوست که به تطبیق حیات اجتماعی با حاجات فردی و جمعی فرمان می‌دهد؛ و سرانجام اوست که استبداد و خشونت را در برمی‌دارد و دولت مبتنی بر حقوق و رقابت آزاد اقتصادی را بر جای آن می‌گذارد. به این سان بنا بر اندیشه مدرنیسم بشریت، با عمل بر طبق قوانین، به طور هم‌زمان به سوی فراوانی، آزادی و خوشبختی پیش می‌رود. همین فقره اخیر است که از طرف منتقدان مدرنیته یا تجدد مورد اعتراض یا انکار قرار گرفته است (تورن، ۱۳۸۲: ص ۱۷-۱۸).

❁ سنت‌گرایان

یکی از واژه‌های کلیدی که اهمیتی بسیار اساسی نزد گنون، کومارا سوامی، شوان و سنت‌گرایان دیگر دارد واژهٔ سنت است. ما معمولاً از سنت با یک معنای مبتذل و

پیش پا افتاده استفاده می‌کنیم. تعابیری مثل «فضای سنتی»، «بستنی سنتی» و غیره که در آنها واژه سنت به کاررفته بیانگر همین معناست. همین‌طور است سنت به معنای رسم، عادت و غیره که اصلاً با سنت موردنظر ما انطباق ندارد. دکتر دینانی به سنت حضرت رسول (ص) اشاره کردند. این معنا خیلی عمیق‌تر و نزدیک‌تر به معنایی است که ما مراد می‌کنیم. یعنی فعل، قول و رفتار رسول، از آن حیث که رسول است و رسالت الهی دارد، برای همه حجت است؛ یعنی بیان‌کننده یک رسالت الهی است و سنت جنبه رسالت اوست. سنت‌گرایان بیش از هر گروهی به مسئله نبوت پرداخته‌اند. آنها به همه سنت‌های الهی از درون پرداختند. سنت هر آن چیزی است که اولاً ریشه در وحی دارد حقیقت وحی الهی است اما این حقیقت الهی در بستر زمان مکان، فوق زمان و در مراتب مختلف هست و فقط به این عالم محدود نمی‌شود. ما در آخرت هم سنت الهی هستیم. اصلاً وجود در سنت الهی است. سنت، تحقق بخشیدن به این حقیقت الهی، یعنی مبادی وحی و اصول و مبادی آن، در عرصه زندگی، در هنر و در فرهنگ به معنای عام است (اعوانی، ۱۳۸۳: ص ۹-۱۱).

سنت‌گرایی، فلسفه‌ای است که بر تکیه بر ارزش‌ها، قواعد و آداب و رسوم قدیمی و سنتی تأکید می‌کند. سنت‌گرایان، به‌طورکلی، اعتقاد دارند که ارزش‌ها و معیارهای قدیمی و سنتی باید حفظ و رعایت شوند و تغییرات بزرگ در جامعه و فرهنگ ممکنه به تخریب این ارزش‌ها منجر شود. رنه گنون نیز یکی از نمایندگان برجسته و تأثیرگذار سنت‌گرایی مدرن است. وی از فلاسفه و نویسندگانی بود که به بررسی تفصیلی سنت‌گرایی پرداخت. گرایش‌هایی که پس از رنه گنون در حوزه سنت‌گرایی شکل گرفت، شاخه‌ها و عقاید متفاوتی یافتند. به هر صورت این شاخه از سنت‌گرایی از گنون آغاز شد و سپس توسط آناندا کوماراسوامی؛ حکیم و هنرشناس سیلانی شکلی مستقل یافت و بعداً اندیشمندانی چون: فریتیوف شوان، تیتوس بورکهارت، مارتین لینگز، مارکو پالیس، آلدوس هاکسلی، لرد نورث بورن، جاکوب نیدلمن، هیوستون اسمیت و سید حسین نصر بدان پیوستند.

سنت‌گرایی واکنش خلاف عادت مدرن است در برابر مدرنیسم که ریشه‌های تاریخی



آن در اروپای قرن ۱۹ به ویژه در فرانسه به چشم می خورد. در اروپا، کاتولیک‌های مخالف با سکولاریسم و مدرنیسم از نوعی سنت‌گرایی جانب‌داری کردند که بر پایه مرجعیت پاپ استوار بود. با اینکه در بین این جنبش‌الترامانت نیست، جناح لیبرالی نیز وجود داشت، پاپ پیوس نهم (۱۸۴۶-۱۸۷۸) پس از آنکه در پی انقلاب سال ۱۸۴۸ موقتاً قلمروهای پاپی را از دست داد، به شدت به مخالفت با همه انواع لیبرالیسم در حیات سیاسی و فکری پرداخت. در فهرست خطاها که پیوس در سال ۱۸۶۴ منتشر کرد بیان شد که «پاپ نمی‌تواند و نباید با ترقی، لیبرالیسم و تمدن مدرن آشتی کرده و کنار آید.»

در سال ۱۸۷۰ جنبشی که برای تصدیق و تثبیت دوباره مرجعیت پاپ یا کلیسای کاتولیک آغاز شده بود به آموزه عصمت پاپ انجامید؛ هرچند در همان سال شورای اول واتیکان در اعلانیه دی فیلیوس با محکوم کردن هر دو حرکت سنت‌گرایی (به‌عنوان حرکتی که توانمندی عقل طبیعی را برای دستیابی به یقین در مورد هرگونه حقیقت دینی رد می‌کرد) و نیز انواع مدرن عقل‌گرایی درصدد نشان دادن موضعی میانه برآمد.

مذهب کاتولیک، به‌رغم نحوه بیانی که داشت، در حمایت از سنت‌های خاص خود و مرجعیت پاپ به مخالفت آشکار با مدرنیسم پرداخت. البته، پس از شورای دوم واتیکان (۱۹۶۲-۱۹۶۵) مخالفت کاتولیک با مدرنیسم بسیار کاهش یافت، اما پیش از آن کلیسا خود را مدافع سنت در برابر جریان‌های سیاسی و فکری می‌دید که در سراسر اروپا گسترده شده بودند (لگنهاوزن، ۱۳۸۲: ص ۲۳۴).

اهمیت نگاه سنت‌گرایان به این دلیل است که این نگاه می‌تواند به حفظ و نگهداری هویت فرهنگی و ارزش‌های قدیمی در برابر تغییرات سریع مدرنیته کمک کند. با این حال، در جوامع پویا و تحولی، نیاز به تعامل بین سنت و نوآوری وجود دارد تا ارزش‌ها و معیارهای قدیمی با موازات با تغییرات زندگی مدرن تطبیق یابند. در اینجا، نقد مدرن و نگاه‌های اصلاح‌طلبانه ممکن است به‌عنوان راهکارهایی برای تطبیق سنت با چالش‌های جدید مطرح شوند.

❁ زندگی، آثار و تفکر رنه گنون

رنه گنون در ۱۵ نوامبر ۱۸۸۶ در شهر بلوئا زاده شد. رنه گنون از یک خانواده مذهبی کاتولیک بود و تحصیلات اولیه خود را در مدارس یهودی گذراند. او دارای شخصیتی حساس و ظریف بود و وقتی که حس کرد معلمان او از دست وی به تنگ آمده‌اند، از پدرش درخواست کرد تا او را به دانشگاه آگوستین تیری منتقل کند. در همین دانشگاه بود که دوره ابتدایی دانشگاه را در رشته ریاضی و فلسفه به اتمام رساند. او دانشجوی با استعداد و زیرکی بود و در فیزیک و زبان لاتین برنده چند جایزه شد.

در سال ۱۹۰۴ برای تحصیل در رشته ریاضی در کالج رولین پاریس نام‌نویسی کرد، اما پس از دو سال ترک تحصیل کرد. در سال ۱۹۰۶ تحت تعلیم ژرارد انکاس معروف به پاپوس که یکی از بنیان‌گذاران مشترک انجمن تئوسوفی در فرانسه بود، قرار گرفت. پاپوس برای تشکیل دانشکده علوم هرمسی (مربوط به هرمس)، از انجمن تئوسوفی جدا شده بود و گنون بعدها خود را از این هر دو کنار کشید. او در آثار متعددی به شدت تئوسوفی را محکوم کرد و مدعی شد که تئوسوفی بر پایه انحراف از اصول اولیه خالده مبتنی شده است. با این حال، او نیز همچون کوماراسوامی با اندیشه‌های مهم درباره متافیزیک و وحدت باطنی سنت‌های دینی، از طریق تئوسوفی آشنا شده بود. گنون در پاریس، همچنین در سایر گروه‌های علاقمند به علوم غریبه و نیز گروه فراماسونری وارد شد. البته او برخلاف تئوسوفی، هرگز از فراماسونری کناره‌گیری نکرد و همواره در سراسر زندگی خود به قلم‌زنی درباره موضوعات فراماسونی و نمادگرایی ادامه داد؛ هرچند پس از ترک پاریس دیگر در فعالیت‌های فراماسونی شرکت نکرد و از همین رو باید گفت ظاهراً علاقه مستمری که وی به این موضوع داشت صرفاً فکری بوده است. به هر روی گنون در سال ۱۹۱۲ به دین اسلام گروید و از طریق سالک سوئدی به نام عبد الهادی به سلسله صوفی استاد مصری، شیخ عبدالرحمان الیاش الکبیر، وارد شد. او پس از مدت کوتاهی که به تدریس فلسفه در الجزایر مشغول بود، وارد دوره دکترا در رشته زبان سانسکریت در سوربون شد و به تحصیل در کنار استانیسلاو لوی پرداخت. البته گنون



این دوره را به پایان نبرد و ظاهراً دلیل این امر آن بود که از تهیهٔ ارجاعات و پاورقی‌های لازم برای پایان‌نامهٔ خود سر باز زد؛ باین‌حال رسالهٔ وی در قالب کتابی با عنوان مقدمه کلی بر مطالعهٔ آموزه‌های هندوئیسم چاپ شد و تحسین عموم اندیشمندان را برانگیخت. او پس از آنکه همسر فرانسوی خود را از دست داد در سال ۱۹۳۰ عازم قاهره شد و آنجا دوباره ازدواج کرد و صاحب ۴ فرزند شد و با نام «شیخ عبدالواحد یحیی» تبعه مصر شد و باقی عمر خود را در آنجا سپری کرد. کومارا سوامی و گنون که از طریق نامه‌نگاری با یکدیگر ارتباط داشتند، پیروانی را برای خود جذب کردند که بعدها هر یک از آنها از نویسندگان و مدافعان بانفوذ سنت‌گرایی شدند (لگنهاوزن، ۱۳۸۲: ص ۲۳۷-۲۳۹).

او با مراجع برجسته مسلمان مصر ارتباط نزدیکی داشت، از آن جمله با شیخ عبدالحلیم محمود که بعدها به شیخ الازهر معروف شد. بسیاری از غربیانی هم که در جست‌وجوی تعالیم سنتی (و همچون او در پی احیای سنت) بودند به ملاقاتش می‌آمدند. گنون در شب ۷ ژانویه ۱۹۵۱ پس از طی یک دوره بیماری، درگذشت و مطابق شعائر اسلامی در یکی از قبرستان‌های اطراف قاهره به خاک سپرده شد. گنون در قاهره به کار فکری که در فرانسه آغاز کرده بود، ادامه داد و کتاب‌ها و مقالات فراوانی به رشته تحریر درآورد. این نوشته‌ها شامل بیست و نه کتاب و حدود ۵۰۰ مقاله در حوزه‌های دین، متافیزیک، علوم سنتی، رمزپردازی و هنر مقدس، نهان‌گرایی، باطن‌گرایی و نقد دنیای مدرن است.

مجموع آثار گنون را می‌توان به چندین مقوله بخش‌بندی کرد؛ هرچند، به علت سرشت سنتی اندیشه‌اش، یک ارتباط و پیوند درونی میان آثار گوناگون او وجود دارد. کتاب «مقدمه‌ای عمومی بر مطالعه عقاید هندو» صرفاً اولین اثری از او نبود که به چاپ رسید، این اثر مقدمه‌ای عمومی بود بر همهٔ موضوعات عمده و اصلی نوشته‌هایش از جمله شرح و بیان او راجع به سنت، نقادی دنیای مدرن و بحثی دربارهٔ آموزه‌های شرقی که مبتنی بر وجوه متافیزیکی تعالیمش است. شماری از کتاب‌های گنون به طور خاص‌تر

به نقادی دنیای مدرن و به بحث درباره معنا و اهمیت سنت‌های شرقی در جریان کشف مجدد سنت در غرب اختصاص دارد. این آثار عبارت‌اند از شرق و غرب (۱۹۲۴)، بحران دنیای متجدد (۱۹۲۷) و سیطره کمیت و علایم آخرالزمان (۱۹۴۵).

گروهی از آثار گنون به پژوهش درباره باطن‌گرایی و نیز نقد و بررسی نهان‌گرایی و «معنویت‌گرایی»های غیراصیل می‌پردازند. مانند: نکاتی درباره رازآموزی (۱۹۴۶)، تئوسوفی یا حکمت الهی تاریخ یک دین دروغین (۱۹۲۱)، اشتباه مکتب احضار روح (۱۹۲۳) و رازآموزی و کسب مقام معنوی (۱۹۵۲).

این آثار هم به متافیزیک و آموزه‌های شرقی می‌پردازند: انسان و صیورورت او در نظر ودانتا (۱۹۲۵)، متافیزیک شرقی (۱۹۳۹)، معنای رمزی صلیب (۱۹۳۱)، مراتب متعدد وجود (۱۹۳۲). گنون همچنین آثاری در باب علوم سنتی و مدرن از منظر سنتی به رشته تحریر درآورد از قبیل: سه عالم بزرگ (۱۹۴۶)، اصول حساب جامعه (۱۹۴۶) و مجموعه مقالاتی که پس از مرگش منتشر شد، رمزهای بنیادین علم مقدس (۱۹۶۲).

افزون بر این رنه گنون به ابعاد اجتماعی و سیاسی سنت نیز پرداخته است با آثاری چون دین و دولت یا حجیت معنوی و قدرت دنیوی (۱۹۲۹) و سلطان جهان (۱۹۲۷). کتاب اخیر که به بحث درباره مرکز متعالی سنت در این جهان می‌پردازد، همچنان بحث‌انگیزترین و معمایی‌ترین کتاب گنون برای متفکرین سنت‌گراست.

گنون در بحث از سنت‌های گوناگون، عمدتاً بر شرق متمرکز می‌شود و به‌ویژه به آیین هندو، آیین تائو (دائو) و اسلام. هر چند، درباره آیین بودا تقریباً سخنی نمی‌گوید و فقط بعدهاست که کیفیت سنتی آن را تا حدودی تأیید می‌کند. سنت مسیحی نیز مورد توجه او بوده و کتاب‌هایی به آن اختصاص داده است از آن جمله: نکاتی درباره باطن‌گرایی مسیحی (۱۹۵۴)، تعالیم باطنی دانته (۱۹۲۵) و سنت برنار (۱۹۲۹).

گنون ناگهان در صحنه فکری و فرهنگی اروپا ظاهر شد و با جدیت عقلی و شور و حمیتی کم نظیر سعی کرد همه ایسم‌های رایج در تفکر مدرن را از راسیونالیسم گرفته تا اگزیستانسیالیسم به کلی از میان بردارد.



ریشه گنون، به ریشه‌ها و اصول تحت‌اللفظی و معنوی ادیان و تعالیم قدیمی توجه داشت و به بازسازی و حفظ آنها تأکید می‌کرد. او با انتقاد از مدرنیته و تغییرات اجتماعی و فرهنگی ناشی از آن، به دفاع از ارزش‌ها و مفاهیم سنتی می‌پرداخت. گنون اعتقاد داشت که این تغییرات مدرن از جمله روش‌های عقلانی و تفکر تحلیلی، فراموشی ارزش‌ها و آداب و رسوم قدیمی را به همراه دارد. او به عنوان یک نویسنده و فرهنگ‌پژوه سنت‌گرا، مفاهیمی مانند «اصالت»، «وحدت»، «آثار نیکو» و «سازمان معرفتی» را مورد بررسی قرار داد. او از منظر سنت‌گرایی، به دنبال بازگشت به ارزش‌ها و معنای اصلی واقعی ادیان و تعالیم قدیمی بود. برای گنون، مدرنیته و تغییرات زندگی مدرن به تخریب و جداسدن از ارزش‌های ابدی و معنوی منجر می‌شود.

❁ نقد گنون به مدرنیته و هنر مدرن

گنون نقد قابل‌توجهی به مدرنیته و هنر مدرن داشت و اعتقادات منحصر به فردی درباره آنها بیان کرد. وی معتقد بود که مدرنیته و هنر مدرن از اصالت و حقیقت غافل شده‌اند و در تمرکز بر تکنولوژی و تجربه جدید به فراموشی ارزش‌های اساسی و معنوی روح انسانی فرورفته‌اند. در نتیجه، بر اساس نظرات گنون، هنر مدرن از دست دادن ارتباط نزدیک خود با طبیعت و تجربه انسانی را تجربه کرده‌است.

نخستین اثر گنون که در حکم دفاع وی از «سنت» در برابر «مدرنیته» به شمار می‌آید، کتاب «از شرق تا غرب» نام داشت. او این کتاب را پس از جنگ جهانی اول، یعنی در ۱۹۲۴ نگاشت. او در این کتاب در نقش پزشک تمدن معاصر به آسیب‌شناسی و ریشه‌یابی نقاط بحران زده می‌پردازد. به نظر او مردم غرب از حقایق زنده و سرمدی دین روی‌گردان شده‌اند و تنها ارتباطی خشک و بی‌روح با آن دارند.

یکی از نقدهای گنون به مدرنیته، از دست دادن ارزش‌های اساسی و معنوی در شرایط مدرن است. او معتقد بود که در جامعه مدرن، تکنولوژی و مصرف مادی به مراتب اهمیت بیشتری نسبت به ارزش‌های روحانی و انسانی دارند. این عدم توازن به نظر او باعث شده

است که هنر مدرن نیز از این روحیهٔ مادی و مصرف‌گرایانه تأثیر ببیند و از ارتباط با بُعد معنوی و عمق انسانی دور شود.

در آثار گنون، مدرنیته به عنوان یک تمایل به تجزیه و تحلیل بیش از حد و همچنین ازدست دادن ارتباط با الهام و ابداع خلاقانه مورد نقد قرار می‌گیرد. او معتقد بود که هنر مدرن به صورت عمده به نمایشگاه‌ها و بازارهای هنر محدود شده است و تحت تأثیر تجارت و نیازهای بازار قرار گرفته است. این امر موجب شده است که هنرمندان بیشتر به تولید آثاری با ارزش تجاری تمرکز کنند و از خلاقیت و اندیشهٔ عمیق کاسته شود.

از دیگر نقدهای گنون به هنر مدرن می‌توان به نادیده گرفتن مفهوم زیبایی و تمرکز بر نوآوری شکلی به جای محتوا اشاره کرد. او بیان می‌کند که هنرمندان مدرن گاهی به تولید اثرهایی می‌پردازند که از لحاظ ظاهری نوآورانه و شگفت‌انگیز هستند، اما در ارتباط با مفهوم و معنی عمیق اثر کمتر توجه می‌کنند. این موضوع در نظر گنون باعث می‌شود که هنر مدرن با ارزش و اهمیت کمتری مواجه شود و قدرت تأثیرگذاری آن بر جامعه و انسان‌ها کاهش یابد. به طور کلی، نقدهای گنون به مدرنیته و هنر مدرن بر اساس اعتقادات او دربارهٔ ازدست رفتن ارزش‌های اساسی و معنوی، تمرکز بر تکنولوژی و مصرف مادی، تجزیه و تحلیل بیش از حد، نادیده گرفتن زیبایی و تمرکز بر نوآوری شکلی است. این نقدها همگی بر ایدهٔ این استاد متافیزیک نسبت به ارزش‌های روحانی و انسانی تأکید دارند و به هنر مدرن اتهام می‌زنند که از این ارزش‌ها و ابعاد معنوی و عمق انسانی دوری کرده است. البته، نقدهای گنون به مدرنیته هنرمندان و فرهنگ مدرن را به چالش می‌کشد و به فرصتی برای تأمل و بحث دربارهٔ جهت‌دهی هنر و ارزش‌های آن تبدیل می‌کند.

❁ زندگی، آثار و تفکر فریدریش نیچه

نیچه در سال ۱۸۴۴ در روکن آلمان به دنیا آمد. او پسر کشیش لوتری سخت‌گیری بود. نیچه نبوغ خود را در دوران کودکی بارز ساخت. او یک شاعر، دانشمند، آهنگ‌ساز و زبان‌شناس برجسته و مشهور آلمانی بود. در دوران دانشجویی به زودی ایمان خود به



مسیحیت را از دست داد و مطالعات الهی شناسانه خود را وا گذاشت و به طلبه‌ای کوشا در فرهنگ رم و یونان مبدل گردید. در سن ۲۴ سالگی به عنوان استاد زبان شناسی کلاسیک در دانشگاه بازل منصوب گردید. حیات نیچه هنگامی که به اثر اصلی شوپنهاور با نام «جهان به منزله خواست و اندیشه» (۱۸۱۸) دست پیدا کرد، دچار تحولی اساسی شد. این کتابی بود که او جلوه نظریات الحادی خود را در آن می‌دید و نیچه را قادر ساخت که افکار خویش را به صورت نوعی جهان بینی منسجم و منظم سازد. در دوران جوانی به واگنر آهنگ ساز و زنش کوزیما معرفی شد و هر دوی ایشان در سال‌های جوانی اش او را شدیداً تحت تأثیر قرار دادند. یکی از اولین آثار اصلی او یعنی «زایش تراژدی» (۱۸۷۲) به واگنر هدیه شده است. سپس به نوشتن یک سری از کتاب‌های گزینه گویانه موفق گردید که تمدن مغرب زمین را به باد انتقاد می‌گرفت و از آن جمله بود کتاب «انسان، چه انسان حقیری» (۱۸۷۸).

در اواخر دهه (۱۸۷۰) سلامت مزاج نیچه سخت دستخوش آسیب شد و نهایتاً او را مجبور ساخت که از مقام استادی استعفا دهد. نیچه در بیشتر دوران بلوغ خود ناخوش و چه بسا مبتلای به سیفلیس بود. او از انواع بیماری‌ها منجمله سردرد، بی‌خوابی، دید ضعیف چشم که گهگاه او را به یاسی ویرانگر می‌کشاند، رنج می‌برد. او بیشتر ایام باقیمانده زندگی خود را در یک سرگردانی بی‌فایده در سراسر اروپا گذراند تا شاید سلامت خود را بازگرداند (رابینسون، ۱۳۸۳: ص ۲-۳).

به نظر نیچه، تمدن جدید بیمار بود و به سموم مسیحیت و پوچ‌گرایی آلوده شده بود و او رسالت خویش را ارائه درمانی برای این بیماری‌ها می‌دانست.

در سال (۱۸۸۲) او به کار نوشتن کتاب «چنین گفت زرتشت» مشغول شد. در طی آن به ارائه دو ایده پرداخت که شهرت نیچه مدیون آنهاست: یکی ایده آبرمرد و دیگری ایده رجعت ابدی.

نیچه در واپسین سال‌های حیات به طور روزافزونی منزوی و مریض گردید، اما در این دوران خلاق‌تر از همیشه بود و کتاب‌هایی از قبیل «فراسوی نیک و بد» (۱۸۸۵)،

«تبارشناسی اخلاقیات» (۱۸۸۷)، «ضد مسیح» (۱۸۸۸) و «اراده معطوف به قدرت» را که پس از مرگش در سال (۱۹۱۰) منتشر گردید به رشته تحریر درآورد.

کتاب‌های او عجیب‌اند و سراسر از گزینه‌گویی و اظهارات متناقض عجیب شاعرانه هستند و به زبانی که نمی‌توان آن را دارای حیثیت حقیقی یا واجد حیثیت مجازی دانست، به رشته تحریر درآمده‌اند. فلسفه‌نپچه عمدتاً توسط بسیاری از معاصران نادیده انگاشته شد و در نتیجه آثار متأخر او غالباً توأم با تلخکامی و قشریت است. ولی او همیشه بر این عقیده بود که دوران او نیز فرا خواهد رسید.

«من برای امروز فردا سخن نمی‌گویم، هدف من هزاره آینده است.»

در سال (۱۸۸۸) رفتار او هرچه بیشتر ناهنجار شده بود و نهایتاً ابتلای او جنون شناخته شد. نپچه سال‌های حیات خویش را تحت حضانت خواهر خود الیزابت - زنی بدعق که بعدها آثار برادر خویش را با هویتی ضد یهودی جمع‌آوری نمود- گذراند. مرگ او به سال (۱۹۰۰) در وایمار فرا رسید (همان، ۱۳۸۳: ص ۴-۵).

می‌توان گفت نپچه یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان قرن نوزدهم است و افزون بر این، از نظریه و عمل فلسفه را دگرگون کرده‌است. او اندیشمند را با نیزه‌ای مقایسه می‌کند که طبیعت افکنده است، و اندیشمندی دیگر آن را برمی‌گیرد تا جایی دیگر پرتاب کند. بنا بر نظر او، فیلسوف نه سرمدی است و نه تاریخی بلکه همواره نابهنگام است. نپچه هیچ پیش‌گامی ندارد. او گذشته از پیشا سقراطیان باستانی، فقط یک نفر را پیشگاه خود می‌داند: اسپینوزا.

فلسفه نپچه در پیگیری دو محور بزرگ سازمان می‌یابد. محور نخست به نیرو یا نیروها می‌پردازد و گونه‌ای نشانه‌شناسی را شکل می‌دهد. بر اساس این محور، زمان‌ها، جامعه‌ها، آگاهی‌ها و ذهن‌ها نشانه یا به بیان دقیق‌تر علامت هستند و وضعیت نیروها را نشان می‌دهند.

مفهوم فیلسوف در مقام «فیزیولوژیست و پزشک» از همین جا نشئت می‌گیرد. در مورد هر چیز می‌توان پرسید مستلزم چه وضعیتی از نیروهای بیرونی و درونی است. نپچه



سنخ‌شناسی کاملی ساخت که نیروهای کنشگر، کنش‌پذیر و واکنشگر را متمایز می‌کند و ترکیب‌های متغیرشان را مورد تحلیل قرار می‌دهد.

یکی از نوآوری‌های اندیشه نیچه‌ای تشخیص سنخی از نیروهای واقعاً کنشگر است. مفهوم بزرگ انسانی واکنشگرانه، چنان‌که نیچه به معنای پزشکی «تشخیص می‌دهد»، کینه‌توزی و وجدان معذب هستند.

کینه‌توزی و وجدان معذب بیانگر پیروزی نیروهای واکنشگر در انسان، و حتی برساختگی انسان از نیروهای واکنشگرند: انسان - برده. این نکته نشان می‌دهد که تا چه پایه مفهوم نیچه‌ای برده نه ضرورتاً نشان‌دهنده کسی است که برحسب تقدیر یا در نتیجه شرایط اجتماعی زیر استیلا است، بلکه ویژگی هم استیلاگران، هم کسانی را که زیر استیلا هستند در شرایطی وصف می‌کند که نظام استیلا تحت سیطره نیروهای واکنشگر است.

دومین محور به توان می‌پردازد گونه‌ای اخلاق، گونه‌ای هستی‌شناسی را شکل می‌دهد. با مفهوم توان است که سوءتفاهم‌ها در مورد نیچه به اوج می‌رسد. هر بار که خواست توان را به معنای «خواستن یا جستن توان» تحویل می‌کنند، اراجیفی می‌بافند که هیچ ربطی به اندیشه نیچه ندارند. اگر هر چیز نشان‌دهنده وضعیتی از نیروها باشد، توان عنصر/مبنا یا به بیان دقیق‌تر نسبت دیفرانسیل یا تفاوت‌گذار نیروهایی خواهد بود که بی‌واسطه با یکدیگر در نسبت هستند. این نسبت تفاوت‌گذار در کیفیت‌های پویایی از گونه «آری‌گویی» و «نه‌گویی» به بیان در می‌آید... بنابراین، توان چیزی نیست که خواست می‌خواهد، بلکه کسی است که درخواست می‌خواهد و «خواستن یا جستن توان» چیزی نیست جز پست‌ترین درجه خاص توان، شکل نه‌گویانه آن، چهره‌ای که خواست توان به هنگام چیرگی یافتن نیروهای واکنشگر در وضعیت چیزها پیدا می‌کند. تبدیل پرسش «چیست؟» به «چه کسی؟» یکی از بدیع‌ترین ویژگی‌های فلسفه نیچه است (دلوز، ۱۴۰۱: ص ۱۸-۱۹).

❁ نقد نیچه به مدرنیته و هنر مدرن

نیچه و آن دسته از پیروان معاصر او که به متفکران پست مدرن معروف اند برآنند که پروژه مدرنیسم به هدف خود یعنی حاکمیت خرد، دست یافته است. پس به گمان آنها بحران جامعه مدرن و بن بست مدرنیسم همانا بن بست خرد یا عقل و بن بست فلسفه مدرن همان بن بست خردباوری است (حقیقی، ۱۳۷۹: ص ۲۱-۲۰).

فریدریش نیچه نقد و انتقادات قابل توجهی را به مدرنیته و هنر مدرن بیان کرده است. او اعتقاد داشت که مدرنیته و هنر مدرن، بازتابی از ضعف و بحران اعتقادات و ارزش های سنتی و متعارف است. مدرنیته باعث ضعف معنویت و ارزش های انسانی می شود. در دنیای مدرن، مفهوم خدا و ارزش های اساسی مانند خیر و شر کم رنگ شده اند و انسان به دنبال برآورده کردن خواسته های مادی و لذت های زودگذر است. به گمان نیچه از آنجاکه دانش فقط از چشم اندازی ویژه به هستی ممکن است، پس جهان در تمامیتش قابل شناخت و ارزیابی نیست. هیچ چشم اندازی نمی تواند مدعی اعتبار نهایی شود، و پرسش درباره نقطه نظر درست فلسفی پرسشی نادرست و گمراه کننده است. پس باید همه توهم های مذهبی، مابعدالطبیعی و علمی را به دور ریخت و به جای آن تنوع چشم اندازها را پذیرفت. به نظر نیچه هنر بهترین الگوی چنین نگره ای است. هنر بر خلاف مذهب و مابعدالطبیعه و علم شکلی از باز نمودن است که به ذات توهمی بودن خویش آگاه و معترف است. فیلسوف باید از همین الگو استفاده کند و به جای دامن زدن به توهم شناخت واقعیت عینی، بپذیرد که دانستن در نهایت گونه ای خلق کردن یا قانون گذاری است. در دهه های اخیر، شبیح نیچه و نقد ریشه ای او از عقل بر فضای فکری دنیای غرب سایه افکنده است (همان، ۱۳۷۹: ص ۲۱).

همچنین معتقد بود که هنر مدرن، نسبت به هنر سنتی، عمق و مفهوم را از دست داده است. نیچه به مفهوم «مرگ خدا» در هنر مدرن انتقاد داشت. او معتقد بود که با از بین رفتن اعتقاد به خدا و معنویت، هنر مدرن دچار ضعف و بی هدفی شده است و قدرت خلاقیت و ارزش خاصی را از دست داده است.



به گمان نیچه ویژگی برجسته دنیای مدرن، نیهیلیسم است. در جامعه سنتی این مذهب است که تصویر کلی از جهان را در اختیار فرد می‌گذارد، و توجیه نهایی رفتار اخلاقی به عهده جهان بینی مذهبی است. در دنیای مدرن اما مذهب دیگر مرجع نهایی نیست و به جای آن علم بر این مسند نشسته است. پیامد قطعی رد تفسیر مذهبی از جهان و قبول تفسیر علمی به جای آن، بی‌گمان تهی شدن زندگی از معنا، بی‌هدف نمودن هستی، توجیه‌ناپذیری ارزش‌ها و در نتیجه پیروزی نیهیلیسم است. به گمان نیچه، نیهیلیسم سرنوشت محتوم دنیای مدرن است و بازگشت به جهان سنتی ناممکن (همان، ۱۳۷۹: ص ۲۰).

❁ نتیجه‌گیری

تفکر گنون یا سنت‌گرایی گنون یک جریان فکری است که توسط رنه گنون، یک فیلسوف و فرهنگ‌پژوه فرانسوی در قرن بیستم راه‌اندازی شد. او در آثار خود به بررسی موضوعاتی همچون متافیزیک، مذهب، علوم انسانی و تاریخ می‌پرداخت. تفکر گنون بر اساس اصول سنت‌گرایی عمومی استوار است و به تحلیل و تبیین این اصول می‌پردازد. تفکر گنون بر پایه چند مفهوم کلیدی ساخته شده است. اصالت یکی از مفاهیم کلیدی تفکر گنون است. او معتقد است که پشت تاریخ و مذاهب قدیمی، یک حقیقت اساسی وجود دارد که در همه ادیان تاریخی به صورت مختلف بیان شده است. این اصالت به عنوان یک منبع بی‌نهایت از وجود، حقیقت و آگاهی در پشت پدیده‌ها و ظواهر قابل مشاهده قرار دارد که البته این اصالت در هنر مدرن و مدرنیته نقشی ندارد. وحدت وجودی که در بسیاری از آثار و تفکر گنون به چشم می‌خورد. او باور دارد که وجود، یک تجربه واحد و بی‌نهایت است و تمام تنوع‌ها و تفاوت‌ها در جهان نسبی و موقتی هستند. بر اساس این دیدگاه، تمام جوانب و نماها از وحدت اصلی واحد مشتق می‌شوند. گنون تأکید می‌کند که معرفت حقیقی تنها از طریق تجربه مستقیم و شخصی از حقیقت قابل دستیابی است. او معتقد است که روش‌های عقلانی و تحلیلی تنها به

تحقیق و تبیین پدیده‌ها منجر می‌شوند و برای دستیابی به حقیقت باید به تجربه معنوی و مستقیم روی آورد. او معتقد است که دستیابی به معرفت حقیقی، نیازمند تحول و تغییر در سطح فکر و آگاهی فرد است و تأکید می‌کند که تمرین‌های مذهبی و روحانی ممکن است به این تحول کمک کنند و فرد را به سازمان معرفتی بالاتری هدایت کنند و این در حالی است که مدرنیته برای تمرین‌های مذهبی و کلاً مذهب اهمیتی قائل نیست. نقدهای نیچه به مدرنیته و هنر مدرن بسیار پیچیده و چندجانبه بوده و نمی‌توان همه آن‌ها را در اینجا بازگو کرد.

او به طور کلی معتقد بود که مدرنیته، به جای تقویت و ارتقای انسان، منجر به ضعف و بی‌ارزشی می‌شود و ارزش‌ها و معانی اصلی را از بین می‌برد. نیچه با شعار خدا مرده است، مرگ معنویت را فریاد می‌زند. از نظر او بدون وجود خدا، پایه‌های اساسی نظام اعتقادی و معنوی اروپای غربی به خطر می‌افتاد. این مسئله به این معناست که نیچه به عنوان یک منتقد و فیلسوف، بر ضرورت حفظ بنیان‌های ارزشی و ایمانی اجتماع غربی تأکید دارد. از نظر نیچه، مرگ خدا تأثیرات منفی و چالش‌برانگیزی را برای جامعه غربی به همراه داشته است. او تحت تأثیر این تغییرات در نظام اعتقادی و ارزشی جامعه، انزوا، تردید و نیهیلیسم را می‌بیند. این تفکرات او نشان از نگرانی نسبت به استحکام وحدت اجتماعی و معنوی دارد.

در نهایت گنون، به عنوان یک فیلسوف سنت‌گرای فرانسوی، مدرنیته را به دلیل فقدان اصول معنوی و بنیادین نقد می‌کند و اعتقاد دارد که تمدن مدرن با بحران معنوی و ازدست‌دادن ارزش‌های سنتی مواجه است. در مقابل نیچه، فیلسوف آلمانی، با رویکردی متفاوت، مدرنیته را به چالش می‌کشد و نقدی شدید به اخلاقیات و ارزش‌های بورژوازی وارد می‌کند. او از هنر مدرن به عنوان وسیله‌ای برای بازآفرینی و خلق ارزش‌های جدید دفاع می‌کند.

در نقد مدرنیته و هنر مدرن، گنون و نیچه دو فیلسوف بسیار تأثیرگذار هستند که به شکل‌های مختلفی این موضوع را بررسی و مورد نقد قرار داده‌اند.

منابع

۱. اریکسن، تروند برگ، نیچه و مدرنیته، ترجمه اردشیر اسفندیاری، آبادان: نشر پرسش، ۱۳۹۰.
۲. اُلمِدو، کینت، سنت‌گرایی: دین در پرتو فلسفه جاویدان، ترجمه رضا کورنگ بهشتی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۹.
۳. حقیقی، شاهرخ، گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، تهران: نشر آگاه، ۱۳۷۹.
۴. خرد جاویدان: مجموعه مقالات همایش نقد تجدد از دیدگاه سنت‌گرایان معاصر، برگزارکنندگان: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، دانشگاه تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۲.
۵. دلوز، ژیل، نیچه و فلسفه، تهران: نشر نی، ۱۴۰۱.
۶. رابینسون، دیو، نیچه و مکتب پست‌مدرن، ترجمه ابوتراب سهراب و فروزان نیکوکار، چاپ دوم، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۳.
۷. گنون، رنه، انسان جدید و عالم تجدد در اندیشه رنه گنون، ترجمه فاطمه سلگی، اراک: انتشارات مهر مریم، ۱۳۸۶.
۸. گنون، رنه، انسان و صیوروت او بنا بر ودائته، ترجمه و توضیح بابک عالیخانی و کامران ساسانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۷.
۹. گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، ترجمه حسن عزیزی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۷.
۱۰. گنون، رنه، سیطره کمیت و علائم آخرالزمان، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱.
۱۱. گنون، رنه، معانی رمز صلیب: تحقیقی در فن معارف تطبیقی، ترجمه بابک عالیخانی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۴.
۱۲. گنون، رنه، نگرشی به حقایق باطنی اسلام و تائوئیسم، ترجمه دل‌آرا قهرمان، تهران: نشر آبی، ۱۳۷۹.